

"خاطرات زندان"

روزنه بی بر جنایات هولناک یک رژیم مزدورو تصویری از یک زن وشوهر انقلابی و شجاع

نوشته : د. شفق

"خاطرات زندان" نوشته ای است که کبیرتوخی بطور سلسله وار دروب سایت پیام آزادی به نشر می سپارد. این سلسله از چندنگاه خیلی مهم است. قبل از کبیرتوخی کسانی دیگری که زندان آن رژیم ننگ و نفرین رادیده، چیزهائی نوشته انداما نوشته کبیرتوخی سیمای توحش و بربریت یک رژیم مزدور را از زاویه خاصی ترسیم میکند. من متاسفانه این انسان تسلیم ناپذیر ران دیده و از نزدیک نمی شناسم ولی روان او را خوب درک می کنم و اکنون که فرصت میسر شده میکوشم نظراتم را در مورد خاطرات او بیان کنم. امیدوارم بیان نارسای من در ذهن این انسان تسلیم ناپذیر ناخوش ایندو واقع نشود و اراده او را در ادامه مبارزه و افشای جنایات امپریالیزم، سوسیال- امپریالیزم و ارتجاع مزدور خدشه دار نسازد. اگر در بررسی من قصوری مشاهده میشود؛ اشتباه غیر عمدی و نا آگاهانه خواهد بود.

کبیرتوخی بعد از سپری کردن سالهای طولانی در زندان مخوف و هولناک رژیم مزدوران سوسیال- امپریالیزم شوروی زنده بر میگردد و خوشبختانه تاکنون در کنار مافراد در دورنج های خود را به مثابه پرکاهی از کوه جنایت و ستم آن رژیم بیان میدارد. سال های طولانی ای که کبیرتوخی در زندان است همسرا و (رحیمه توخی که در عین حال همسنگرا و نیز هست) با تحمل هزاران نوع آزار و اذیت سگان پاسدار خلق و پرچم به دیدار او میروید و یگانه "پای واز" او میباشد. رحیمه توخی در این ایام نتنها زن حوایی است که شوهرش در زندان دشمنان خلق افغانستان بسر میبرد بلکه مادر اطفال، نان آور خانواده و غم کش شوهرش نیز میباشد. درجهائی که زن بودن خود محکومیت به انواع حقارت و آزار است، رحیمه به دیدن کبیر از شهر کابل به بلچرخ میروید. زمستانهای سرد کابل، مشاهده اطفال کوچکش که نمیدانند چرا پدرشان را در عقب میله آهنین انداخته اند، رحیمه را در بحر بیقرانی از اندوه و افسردگی غوطه ور میسازد، اما او نمیگذارد اطفالش این افسردگی را مشاهده کنند، زیرا نبود کبیر در خانه به قدر کافی رنج آور است. اما اطفال افسردگی و دلهره عمیقی را در سیمای مادرشان که به زور لبخند میزند، می بینند و نیش گزدم را در اعماق قلب شان احساس میکنند. کبیر و رحیمه هر دو به تمام این رموز و آگاه اندومی دانند که اطفال شان چقدر رنج میبرند. اینها تمام به آن دلیل است که کبیر زندگی زنده بگور خلق افغانستان را نمیتوانست تحمل کند و علیه آن به مبارزه دست زده بود. کبیر در نهادش با خلق افغانستان تعهد بسته بود که در راه آزادی آنهاور هائی کشور به هردرد و آلامی تن در دهد. او نه آنقدر بی ایمان بود که تعهدش را فراموش کند و نه آنقدر سست عنصر که شیشه شرافت تاریخی مردم سرفراز افغانستان

رابا تسلیم شدن به سنگ بکوبد و بامزدوران میهنفروش و جاسوسان شرف باخته بردسترخوان آشتی بنشینند. اودرازای کوهی از طلاودشتی ازالماس هم حاضرنبودکه تاحد به خلوت رفتن با مزدورانی همچون علی احمد جلالی سقوط کند.

کبیرتوخی یگانه شعله بی است که بعدازسالهااز زندان بیرون آمده وجرانت میکندکه خاطرات تلخ وزهرآگین این دوره را بازگونماید. کبیرتوخی درحالیکه درغرب بسر میبردولی فراموش نکرده که کی بوده وکی هست وچرازندانی اش ساخته بودند. اوبافشاساختن جنایات ضدانسانی خلق وپرچم تاهنوزبه" همان جرم مقدس وفادار" است که برای ارتکاب آن سالهای سال ازبهترین دوران عمرش رادرقب میله های زندان گذرانید. اوبافشای جنایات خلق وپرچم باجنایتکاران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا نیز مبارزه میکند. این درحالی است که بسیاری از افرادی منسوب به جنبش چپ افغانستان یامستقیمیا به پابوسی اشغالگران جنایت کارشتافته اند ویا ازراه های غیرمستقیم مانندشرکت دربیهوده گونی هاوواژه پرانی ها، شرکت درتشتت وپراگندگی اذهان وفعالیت درترفند دروغین مدنی وترجمه مقالات گمراه کننده برای دراسارت نگه داشتن کشورکمک میکنند.

کبیرتوخی بی ملال خاطراتش راشرح میدهد. دردجانگاهی که ازیادآوری این خاطرات اعصاب او را خردوخمیرمیسازد، اورا اینجاو آنجابه شرح جوانب مسایل باخودمیبردولی اوباردیگرسرنخ رابازمی یابدوداستان جانکاه شب وروزپلچرخی رابازگو مینماید. برای این کار، اوبه سراغ واژه های بلندبالا که خودش هم معنی آنرا نداند، غیث اللغات را ورق نمیزندومیکوشد چهره ضدانسانی یک رژیم مزدوررابا همان مهارتی که دارد ترسیم کند. اوادای "جرم شناس"، "دانشمند"، "روان کاو" و "ادیب" رادر نمی آورد. دیده میشودکه وقتی پشت کامپیوترش می نشیند، تصور نمیکند که "فیلسوف"، "روانشناس"، "کریمینالوژیست" یا "ادیب" است. او فقط سرگذشتش را نقل میکند ودراین فکر نیست که نزد کسی چیزی معرفی شود که نیست. ازسخنانش معلوم است که نزدخلق وپرچم سرخم نکرده و "زنبیل کش" آنها نبوده است. کبیرتوخی دراین سلسله پورتریت یاتابلویی است از یک شعله بی؛ سربلندامامتواضع، منطقی اماآشتیناپذیربا دشمن، واقع بین وشجاع، حد شناس وحد نگه دار، خودشناس وبیزار از قاق وباق لومپنانه. اهانت ها، شکنجه ها، تحقیرها، توطئه چینی ها، جاسوسی هاوغیره اورانمیتواند تا حد یک جاسوس پانین بیاورد که بعدازبیرون آمدنش از زندان فی الفور تحت نظرخادوداکتریهها سازمان بسازدویا سوارهلی کپتردشمن شود وبه بمباران خانه های مردم بیدفاع برآید.

کبیرتوخی نشان میدهدکه برای یک شعله بی وقتی پای انسانیت وعطوفت بشردوستانه درمیان است، آنهاآنها درحد فردی ازدشمنان شان نیز دریغ نمیکند. یکی از نمونه های این بلندهمتی انقلابی دلسوزی اوبه "سیدآغاحسین تلاش" است. سیدآغاحسین تلاش یکی ازصدبزرگترین آدمکش به اصطلاح "امینی" میباشدکه فعلا دربلجیم پناهنده شده ونام "ورثی" را برخودنهاده است. سیدآغا حسین تلاش که قبل از کودتای ثور 1357 یک کارگرساده مطبوعه دولتی

بود، بعد از کودتا و به زودترین فرصت به یکی از بزرگترین جنایتکار و آدمکش برخاسته از ملیت شریف هزاره مبدل گردید. او، عباس خروشان، موسی غوربکه، اسحق پور (فعال پناهنده در اطریش) موسی صفر شغال، حسین اسحق زاده (فعال پناهنده در هالند) نصرالله و داود در قطار طاهر فرای، جانگل جاجی، دگرمن بهرام وردکی، غوث الدین تصمیم، علی گل پیوند و ظریف (معروف به انجینر ظریف که بعد ها والی قندهار مقرر شد و دیگران) قرار داشتند. آنها از جمله 100 جنایتکارترین خلقی هاب حساب میرفتند و آنقدر دست شان بخون انسان آلوده بود که حتی جنایت کاران پرچمی تحمل آنها را نداشتند. پرچمی هابنا به نفرتی که از ظریف معروف به "ظریف دراز" یا "ظریف بی ناموس" داشتند ظریف را کشتند، امامت باقی این جنایت کاران را به زندان انداختند. رژیم های امپریالیست که بر جنازه هزاران هزار قربانی جنایات اینگونه جنایتکاران اشک تمساح میریزند، جنایتکاران بزرگی مانند سید آغا حسین تلاش، علی گل پیوند، حسین اسحق زاده و اسحق پور و برادران جهادی آنها، چشم شان را می بندند و آنها را تحت حمایت شان قرار میدهند.

نوشته کبیر توخی فقط افشای جنایات خلق و پرچم نیست، بلکه او غیر مستقیم نشان میدهد که جنایتکاری ریشه دیدگاهی دارد. او جنایات خلق و پرچم را تبارزی از ایدئولوژی سرمایه داری دولتی حاکم بر اتحاد شوروی میداند و از همین نگاه نیز به آن برخورد میکند. او آدمکشی های این باندها را "جنایات حزبی" نمیخواند و به این خیال که این بیهوده گویی یک "کشف" است بر همه نوع حزب حمله نمیکند. او با نوشته اش با این تهمی مغزی سفیهانه و لاپالی گری لومپنانه نیز مبارزه میکند و این مبارزه را از طرق مختلف به پیش میبرد. آنچه در نوشته کبیر توخی بیشتر از هر چیز مشاهده میشود اینست که او در "زمین" و در بین آدم های عادی قرار دارد و با آنها حرف میزند. او مانند دیوانه ها و معیوبین روانی تصور نمیکند "فیلسوف"، "روانشناس" و "ادیب" است. او همچنین نفهمیده و ندانسته به نویسنده های دنیا که نام شان را شنیده، مراجعه نمیکند تا از ذکر نام آنها احسنت را بر لبان لفاظان دیگر بنشانند. غرور و بلند همتی فردی او به او اجازه نمیدهد که کار را به جانی بکشانند که کسی در ذهنش بر او بخندد، به همین دلیل خودشناسی و حدشناسی را تا حد ممکن رعایت میکند.

توخی در زندان است و نمیداند که رهبری سازمانش به آرمان انقلابی او پشت گردانیده و خیانت کرده است. او در دین زخم ناسور رازمانی میداند که از زندان می برآید. این درد کبیر توخی را خرد و خمیر میسازد ولی همانگونه که طبقه او مجبور است تا آخر مقاومت کند، او نیز مجبور است تا آخر مقاومت کند. کبیر توخی و رحیمه توخی اکنون تنها مقاومت میکنند، بلکه مقاومت شان را آگاهانه تر از گذشته ها از پیش میبرند. من برای آنها موفقیت بیشتر در تمام امور زندگی و مبارزه شان میخواهم.

د. شفق 20 جنوری 2011